

با زبونش آهسته زیر گردنم کشید گفت _ من توی رابطه نمیتونم آرام باشم خودتو با
من وفق بده

باید یاد بگیری که با توی هر شرایطی بتونی با من بودن و تحمل کنی چون من هر روز
ممکنه رابطه دلم بخواد و تو باید قبولش کنی

چیزی از حرفاش نمی فهمیدم فقط درد داشتم خودش از روی تنم عقب کشید
مجبورم که از لبه تخت چهار دست و پا بشینم خوش پایین تخت ایستاد از پشت
موهام دور دستش پیچید و سرمو عقب کشید و دوباره باهام یکی شد

صدای در ناکم کل خونه رو پر کرده بود و بی اعتنا به من اشکام داشت کارشو میکرد
احساس میکردم داره جونم و از تنم میکشه

بالاخره دو ساعتی من رو زیر و رو کرد و جونمو گرفت تا بالاخره به اوج رسید کنارم
دراز کشید

با بی حالی و نفس نفس گفتم

شاهو باید قرصی چیزی بخورم تو....

اون تو ارضا شدی...

با خنده گفت

_ بیخیال دختر با یه بار کسی حامله نمیشه

اما من ترسیده گفتم

اما اگه شدم چی ؟

دوباره با خنده گفت

اگر حامله شدی خوش به حالت میشه چون اون موقع مجبورم بیام خواستگاریت.

فکری از سرم گذشت

شاید اگر حامله میشدم زودتر می‌آمد خواستگاری و همه چیز تمام می‌شد مگه نه؟

اما باز می‌ترسیدم کمی که کنارم روی تخت دراز کشید از جاش بلند شد و گفت

میرم حموم

و چندتا دستمال کاغذی روی شکم من انداخت گفت

بذارش لای پات تختم کثیف نشه

نگران تختش بود نه من!

نگران کثیفی بود نه من که این همه درد کشیده بودم

وقتی صدای آب حموم اومد و بی حالی روی تخت نشستم و شروع کردم به پوشیدن

دونه به دونه لباس هام

بین پاهام رو تمیز کردم دستمال کاغذی رو توی سطل زباله انداختم منتظرش روی

تخت نشسته بودم که بدون هیچ خجالتی با یه حوله کوچک روی موهایم از حمام

بیرون اومد

نگاهم که روی تنش بالا و پایین شد با دیدن تن برهنه اش و برجستگیه بین پاهاش

نگاهمو ازش گرفتم

با خنده گفت

_ همین ده دقیقه پیش زیر تنم بودی الان خجالت میکشی نگاهم کنی؟

آب دهنم و پایین فرستادم گفتم

اذیت نکن شاهو...

لخت جلوی اینه نشست و شروع کرد به خشک کردن موهایش و من به تماشا کردنش
ادامه دادم

دلم میخواست الان که اینجام الان که این دروغ و به جون خریدم و به اینجا اومدم
حداقل کمی از کنارش بودن لذت ببرم

پس از جام بلند شدم و کمدم و باز کردم و نگاهی به لباساش انداختم تیشرت شلوارک
ورزشی سرمه ای رنگی از کمدم بیرون کشیدم و به سمتش رفتم

میشه اینا رو بپوشی؟

نگاهی به لباسهای توی دستم انداخت و گفت

_ تو بران لباس انتخاب کردی؟

خجالت زده و شرمنده گفتم معذرت می خوام فکر نمی کردم ناراحت بشی

لباس ها را از دستم گرفت قبل از اینکه به بپوشتشون از کشوی یه شورت برداشت و
تنش کرد و بعد لباس را پوشید و گفت حوصله داری موهام و خشک کنی؟

خوشحال از این پیشنهادش سشوار و به برق زدم و پشت سرش ایستادم

و شروع موهای کوتاهش و خشک کردن توی آینه نگاهش فقط به من بود و من احساس میکردم الان واقعا حالم خوبه وقت گذروندن با این آدم حالمو بهتر می کرد با وجود این همه ناراحتی و دلشکستگی که بهم داد...



کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها



